

نقش آموزه وساطت فیض در تبیین روایات جری و تطبیق از دیدگاه مفسران امامی

حسن سجادی پور*

مهدی عزیزان**

[تاریخ دریافت: ۹۵/۰۲/۲۹؛ تاریخ پذیرش: ۹۵/۰۶/۲۵]

چکیده

روایات جری و تطبیق که به معنای اخص آن، گویای تطبیق شماری از آیات قرآن کریم بر اهل بیت (علیهم السلام) است، نشان از دانش ژرف ایشان در فهم بواطن قرآن دارد. اینکه چگونه می‌توان این روایات را فهم کرد و تبیین آنها بر کدام مبانی استوار است، پرسشی است که کمتر پاسخ درخور یافته است. نوشتار حاضر، برای پاسخ به این پرسش، به نقش «آموزه وساطت فیض» به عنوان مبانی معرفتی برای روایات مزبور پرداخته است. در این روایات، از واژگانی همچون «اسماء»، «کلمات»، «ابواب»، «والدین» و «رحمت» استفاده شده که هر کدام به گونه‌ای بر آموزه وساطت دلالت دارند. بر اساس این آموزه، سلسله علل طولی در نظام هستی فیض خداوند را به تمامی موجودات می‌رسانند و در این میان، انسان کامل به عنوان خلیفه خدا و بالاترین مجرای فیض حق تعالی، در بالاترین رتبه نسبت به سایر مجاری فیض حق قرار دارد.

کلیدواژه‌ها: روایات جری و تطبیق، مبانی معرفتی، وساطت فیض، اهل بیت (علیهم السلام).

مقدمه

بهره‌گیری از براهین معرفتی برخاسته از منابع دینی، نقش بسزایی در فهم روایات جری دارد. اهمیت این مسئله وقتی آشکارتر می‌شود که دشواری معنای روایات جری و نیز اتهام دست‌اندازی برخی غالیان در آنها را مد نظر داشته باشیم. در این میان نقش آموزه وساطت فیض در تبیین روایات مذکور مغفول مانده و همین نکته است که ضرورت بحث و کاوش درباره آنها را روشن می‌کند. انتظار می‌رود با تحکیم جایگاه این روایات، آموزه علوی «فَأَنْزَلُوهُمْ بِأَحْسَنِ مَنَازِلِ الْقُرْآنِ؛ خاندان پیامبر را در نیکوترین جایگاه‌های قرآن قرار دهید» (نهج‌البلاغه، ۱۴۱۴: خطبه ۸۷) در حق آن حضرات تحقق بیشتری یابد.

برای آگاهی از نقش آموزه وساطت در روایات جری و تطبیق، ابتدا ضروری است مفاهیم «جری»، «تطبیق» و «وساطت» را تبیین کنیم و سپس با استناد به آیات دال بر اصل وساطت، ضرورت آن از دیدگاه حکما و عرفا مطرح، و اولین واسطه فیض را معرفی کنیم. پس از مرور این مباحث مقدماتی به اصل بحث می‌پردازیم.

۱. مفهوم‌شناسی جری و تطبیق

واژه «جری» به معنای عبور سریع و در اصل، بیانگر حرکت آب است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ذیل «جری»). واژه «تطبیق» در اصل به معنای قراردادن چیزی بر چیز دیگر است، به طوری که آن را بپوشاند و مساوی یکدیگر باشند (همان، ذیل «طبق»). مقصود از روایات جری و تطبیق، روایاتی است که واژگان، عبارات یا آیاتی از قرآن کریم را بر مصداق‌هایی خارج از مورد نزول تطبیق می‌دهد. قاعده جری، برخاسته از شأن جاودانگی قرآن است و اهل بیت (علیهم‌السلام) در شماری از بیانات خویش بدان اشاره فرموده و آن را ضامن تداوم حیات قرآن دانسته‌اند. طباطبایی نخستین کسی است که از این روایات با عنوان «جری و تطبیق» یاد کرده است (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۴۲/۱).

از سوی دیگر، با بررسی منابع روایی معلوم می‌شود که این‌گونه روایات، اغلب، بیانگر انطباق آیات قرآن بر معصومان (علیهم‌السلام) یا مخالفان آنها است. بر این اساس، مقصود از روایات جری و تطبیق به معنای اخص آن، «روایاتی است که در آنها، پیامبر خدا ﷺ و

امامان علیهم السلام برخی از آیات قرآن را بر خود یا بر دشمنانشان تطبیق کرده‌اند (همان). بررسی ما در این پژوهش، محدود به این دسته از روایات است.

روایات جری، همواره محل توجه و بعضاً محل اختلاف مفسران و قرآن‌پژوهان بوده است. تمرکز این اختلافات، در دو حوزه سندی و محتوایی است. درباره اسناد آن، در مجموع می‌توان گفت کثرت نقل روایات مزبور، بیانگر تواتر اجمالی آنها است. از سوی دیگر، تحلیل محتوایی بخشی از این روایات، به دلیل دشواری معنا و صعوبت فهم پاره‌ای از آنها، تا حدود زیادی مسئله‌برانگیز و محل اختلاف است؛ اما تأمل در روایات مزبور گویای آن است که بخش در خور توجهی از آنها، چارچوبی منطقی دارد.

در این میان، آموزه وساطت فیض، مبنایی است که می‌توان به اتکال آن، بخشی از روایات جری را به شکل دقیق‌تری فهم و تبیین کرد. در اینجا به اجمال با این آموزه و برخی دلایل قرآنی و برهانی آن آشنا می‌شویم و سپس با رجوع به برخی روایات جری، آنها را از منظر این مبنا تحلیل و بررسی می‌کنیم.

۲. مفهوم‌شناسی وساطت فیض

«وساطت»، بیانگر رابطه بین دو چیز منفصل است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ذیل «وسط») و «فیض» به معنای فوران، سرریزی و فزونی است (همو، ذیل «فیض») و در اصطلاح، «فیض» فعلی است که پیوسته و همیشه بدون دریافت عوض و بدون غرض انجام می‌شود. فاعل چنین فعلی، دائم‌الوجود خواهد بود (خمینی، ۱۳۷۳: ۱۳ و ۱۴). بر این اساس، فیض الهی عبارت است از همه خیرات، برکات و نعمت‌های بی‌پایانی که خداوند اعطا کرده است؛ خیرات و برکاتی که از شدت عظمت و شکوه و کثرت، در حال فوران و لبریز شدن است.

۳. آیات دال بر اصل وساطت

وساطت لازمه لاینفک جهان هستی است و خداوند این نظام را چنان سامان داده که زنجیره وسائط، و در معنای کلی آن، نظام اسباب و مسببات، همواره بر همه مراتب هستی حاکم و تخطی‌ناپذیر است. قرآن کریم در برخی آیات، به اصل وساطت در

جهان هستی اشاره کرده است. این آیات، بیانگر آن است که رسیدن فیض وجود از جانب خداوند و تدبیر نظام عالم، بر اساس زنجیره قوانین علی معلولی است. با استفاده از آیه «إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ» (قمر: ۴۹) گفته شده است: «برای آفرینش، نظام و قانون و ترتیب معینی است؛ از همین جا است که قانون علت و معلول و یا نظام اسباب و مسببات به وجود می‌آید» (مطهری، ۱۳۷۵: ۱/۱۲۷). خداوند در این زنجیره، موجوداتی را قرار داده و به آنان وظایفی سپرده است تا به انجام برسانند و بدین ترتیب، مجاری انتقال فیض خداوند به مخلوقات باشند. این موجودات مظهر خالقیت، رزاقیت، قدرت، رحمت و ... خداوند متعال هستند.

برخی آیات، فلسفه وجودی ملائکه را وساطت بین خداوند و آفریده‌های او می‌دانند. بر این اساس، حیطة وساطت ملائکه، از وساطت در نزول وحی و مدرسانی به مؤمنان، تا تدبیر امور دنیا و نهایتاً مرحله انتقال به جهان آخرت و پس از آن را شامل می‌شود (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۸۲/۲۰ و ۱۸۳؛ برای نمونه نک: انبیاء: ۲۶ و ۲۷؛ نساء: ۹۷؛ آل‌عمران: ۱۲۵؛ بقره: ۲۵۳؛ احزاب: ۹؛ نازعات: ۱-۵؛ قدر: ۴). از جمله برجسته‌ترین آیاتی که مسئله وساطت در آن به روشنی بیان شده، آیه ۳۰ سوره بقره است: «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً». این آیه بدان معنا است که خداوند کارهایش را از طریق جانشین و خلیفه خود انجام می‌دهد؛ زیرا خلیفه کسی است که در اوصاف، شبیه مستخلف غنه باشد و بتواند کارهای او را به انجام برساند.

۴. لزوم وساطت فیض از دیدگاه حکیمان و عارفان

یکی از اهداف مطرح کردن نظریه وساطت فیض از دیدگاه حکیمان، تبیین وساطت بین خداوند و آفریده‌های او است. آنها برای اثبات اصل وساطت در جهان هستی، به تبیین برخی قواعد پرداخته‌اند. در اینجا به اختصار به دو قاعده از این قواعد اشاره می‌کنیم:

الف. قاعده «الواحد»: از جمله مبانی برای اثبات نظام وساطت در جهان هستی، قاعده «الواحد لا یصدر عنه إلّا الواحد» است. بر اساس این قاعده، «از خدای یکتا، جز یک معلول صادر نمی‌شود. این در حالی است که هستی، آکنده از کثرات و موجودات

گوناگون است. جمع میان این دو، وجود واسطه بین ذات حق و مخلوقات را ثابت می‌کند» (جوادی آملی، ۱۳۶۹: ۲۰۴/۲). در توضیح این قاعده گفته شده است:

علو ذات و قدوسیت خداوند اقتضا دارد که موجودات رتبه به رتبه و پشت سر یکدیگر نسبت به او قرار داشته باشند؛ صادر اولی باشد، صادر دومی باشد و هكذا یکی پس از دیگری ایجاد شوند و هر کدام معلول ماقبل باشند. البته مقصود از اول و دوم و سوم بودن، زمانی نیست، زیرا در آنجا زمان مطرح نیست. خود زمان، یکی از مخلوقات است (مطهری، ۱۳۷۵: ۱۲۸/۱).

در نتیجه به موجب این قاعده، جریان صدور موجودات از باری تعالی، جریانی نزولی و سلسله‌مراتبی است و با فهم این جریان، نظام وساطت فیض روشن خواهد شد. برخی، به ریشه‌یابی روایی این قاعده پرداخته‌اند و بدین منظور با استناد به روایتی از امام رضا علیه السلام که درباره علم خداوند به خودش می‌فرماید: «خداوند واحد بیش از یک فعل و عمل و صنع ندارد» (صدوق، ۱۳۹۸: ۴۳۲) گفته‌اند:

این سخن، چیزی جز قاعده «الواحد» نیست. روایت به صراحت می‌گوید که واحد بیش از یک فعل و عمل ندارد؛ ... یک فیض منبسط و واحدی که ماضی و حال و ابدیت و آینده و همه تفصیل مخلوقات در متن او است. این چنین واحد مطلق و منبسطی که همه مخلوقات و ماسوی‌الله را در بر می‌گیرد از آن واحد احدی و ذات الاهی صادر شده است. این واحد گسترده اطلاقی، ثانی ندارد و از سنخ عدد نیست، زیرا کم متصل و منفصل مرحله‌ای از مراحل پائینی این واحد منبسط است. سرّ وحدت آن همانا اطلاق سِعِی آن است (جوادی آملی، ۱۳۹۲: ۲۱۶).

ب. قاعده امکان اشرف: از جمله براهین لزوم وساطت از دیدگاه حکیمان، قاعده امکان اشرف است. برخی معتقدند حتی اگر هیچ دلیل نقلی بر «وساطت» در دست نباشد، به‌ناچار باید از راه عقل و براهین قاطعی از جمله «برهان امکان اشرف» به آن قائل شویم (مطهری، ۱۳۷۵: ۲۵۹/۱). برخی مفسران، ذیل آیه ۱۴۳ بقره: «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ» به این قاعده اشاره کرده و از آن برای اثبات اصل وساطت

فیض بهره برده‌اند. «مقام وساطت در فیوضات الاهی به طور اطلاق، عبارت از اشرفیت امکانی است که بنا بر قاعده امکان اشرف، فیض پروردگار به موجود اشرف توجه نموده و سپس به سایر مراتب موجودات تنزل خواهد نمود» (حسینی همدانی، ۱۴۰۴: ۷/۲).

عارفان در خصوص نظریه وساطت فیض، با مطرح کردن مسئله خلافت انسان کامل و نیز بیان آگاهی این خلیفه به همه اسماء الاهی، که در آیات: «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً... وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» (بقره: ۳۰ و ۳۱) به آن اشاره شده، او را مظهر اسماء و صفات خداوند دانسته‌اند. این آیات در حقیقت بیانگر علت شایستگی آدم برای دریافت مقام خلافت الاهی است و در نتیجه باید گفت خلافت صرفاً با تعلیم اسماء الاهی امکان‌پذیر است؛ اسمائی که بر اساس روایات، تحقق وساطت خلیفه الاهی در عالم به وسیله آنها صورت می‌گیرد (نک: شیرازی، ۱۳۶۶: ۳۱۹/۲؛ طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۱۷/۱ و ۳۶۷/۸؛ خمینی، ۱۳۸۳: ۲۶۹/۲). در این میان، بالاترین مرتبه خلافت، از آن معصومان (علیهم‌السلام) است که مظهر تام اسماء و صفات خداوند هستند و بر این اساس دارای ولایت کلیه الاهی و مجرای فیض الاهی‌اند (طباطبایی، ۱۳۸۸: ۲۰۷/۲). اصولاً اسماء حسناء الاهی، وسائط فیض‌رسانی بین خداوند و آفریده‌های او هستند (همو، ۱۴۱۷: ۲۵۴/۱۶ و ۱۱۵/۱).

برای تحلیل چگونگی این وساطت لازم است به روایاتی که بیانگر بهره‌مندی خلفای الاهی از اسم اعظم است، توجه کنیم. امام صادق (علیه‌السلام) در سخنی، از سهم اعطاشده به هر یک از پیامبران (علیهم‌السلام) از اسماء الاهی یاد می‌کنند و در پایان می‌فرمایند: «اسم الله، هفتاد و دو حرف است و به پیامبر ما، هفتاد و یک حرف آن داده شده و آخرین حرف بر او پوشیده مانده است» (کلینی، ۱۴۰۷: ۲۳۰/۱). همچنین، در روایتی حضرت علی (علیه‌السلام) پس از بیان بسیاری از اوصاف و کمالات ائمه (علیهم‌السلام) به این نکته اشاره می‌فرمایند که: «خداوند علم به اسم اعظم را به ما عطا کرد که به وسیله آن در عوالم هستی تصرف کنیم» (نک: مجلسی، ۱۴۰۳: ۷/۲۶). خداوند فیض‌های ربانی را از طریق اسماء خود در عالم جاری می‌سازد؛ با اسم خالق، خلق می‌کند و با اسم رازق، رزق می‌دهد و ... در نتیجه، کسی که به اسم اعظم دست یابد یا به تعبیری دیگر، همه اسماء را در خود پیاده کند، تدبیر همه عالم را به اذن پروردگار بر عهده خواهد گرفت.

۵. وجود غیراستقلالی وسائط

قرآن کریم نظام وسائط را صرفاً در پرتو توحید افعالی می‌پذیرد. بر این اساس، ملائکه و نیز خلفای الهی هرگز در این امور استقلالی نداشته‌اند و چیزی به آنها تفویض نشده است. زیرا توحید قرآنی، استقلال برای غیرخدا را از هر جهتی نفی می‌کند (نک: طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۸۴/۲۰). طباطبایی در جایی دیگر و در پاسخ به اشکالی در زمینه وساطت در امر هدایت، که برخی آن را به آیه ۲۳ زمر: «ذَلِكْ هُدًى اللّٰهُ يَهْدِيْ بِهٖ مَنْ يَّشَاءُ» مستند کرده و هدایت را صرفاً کار خدا می‌دانند، این آیه را خالی از این دلالت می‌داند و چنین توضیح می‌دهد: «حق هم همین است که اصل هدایت از سوی خداوند است ولی به موجب آیاتی همچون: «وَجَعَلْنَاهُمْ اٰثِمَةً يَّهْدُوْنَ بِاَمْرِنَا» (انبیاء: ۷۳) و «اِنَّكَ لَتَهْدِيْ اِلٰى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيْمٍ» (شوری: ۵۲) هدایتگری به واسطه بندگانی هدایت یافته انجام می‌گیرد» (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۲۵۷/۱۷). در نتیجه، اعتقاد به چنین واسطه‌هایی هرگز توحید افعالی یا ربوبی را نفی نمی‌کند، بلکه مبین توحید است. زیرا اینها وسائط بین خدا و مخلوقات هستند و این نقش را خداوند به آنان واگذار کرده است و هر لحظه اراده کند می‌تواند نقش واسطگی را از آنان سلب کند. چنین اعتقادی توحید افعالی یا ربوبی را نفی نمی‌کند (نک: لاهیجی، ۱۳۸۳: ۲۹۳). در نتیجه، اندیشه وساطت فیض تقابلی با توحید قرآنی نخواهد داشت.

ناگفته نماند که برای پرهیز از هر گونه سوءبرداشت و توهم انفصال بین خدا و مخلوق و تقابل بین توحید و وساطت، ترجیح آن است که از عبارت «تجلی یا مظهر» که در متون دینی به کار رفته استفاده شود. در عین حال، برای پیروی از اصطلاح رایج در بین ارباب حکمت و عرفان، در این نوشتار از واژه «وساطت» استفاده می‌شود.

۶. نخستین واسطه فیض

براهین حکما مبنی بر وجود واسطه و صادر اول، صرفاً اثبات می‌کند که آن واسطه، یکی است، و نهایتاً از آن با عنوان «عقل کلی» یاد شده است (نک: لاهیجی، ۱۳۸۳: ۲۹۳ و ۲۹۴). تصویری که حکما از نخستین صادر ترسیم می‌کنند همخوانی بسیاری با تعبیرات روایی درباره اولین مخلوق الهی (أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللّٰهُ) دارد.

در روایات اهل بیت (علیهم‌السلام) به طور مبسوط از نخستین واسطه فیض، که قاعدتاً نخستین مخلوق نیز هست، یاد شده است. پاره‌ای از روایات، از «مشیت» (نک: صدوق، ۱۳۹۸: ۱۴۸) و دسته‌ای دیگر، از «نور» به عنوان صادر نخستین و اولین واسطه فیض یاد کرده‌اند. این روایات به نحوی نشان می‌دهند که آفرینش عالم، از نور آغاز شده و استمرار هستی بدون این نور، ممکن نیست. در شماری از این روایات، از نور پیامبر و اهل بیت (علیهم‌السلام) به عنوان اولین مخلوق یاد شده است (همو، ۱۴۰۳: ۳۰۶ و ۳۰۷؛ مظفر، ۱۴۲۲: ۱۵/۶، به نقل از: ینابیع المودة، ۴۹/۱؛ فرائد السمطين، ۳۹/۱-۴۰). رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) در پاسخ به پرسش جابر درباره اولین مخلوق فرموده است: «ای جابر! اولین مخلوق خداوند، نور پیامبر تو است و سپس همه خیرات را از او آفرید» (مجلسی، ۱۴۰۳: ۲۴/۱۵، ۲۲/۲۵، ۱۷۰/۵۴). تقدّم وجودی پیامبر، صرفاً باوری شیعی نیست بلکه در برخی منابع عامه به آن تصریح شده است. ابن حنبل در مسند خود به نقل از پیامبر آورده است: «من نزد خدا خاتم النبیین بودم در حالی که آدم در طینت خود بود» (ابن حنبل، ۱۴۱۹: ۱۲۷/۴). ابن‌ابی حاتم نیز در تفسیر خود مشابه این روایت را آورده (نک: ابن‌ابی حاتم، ۱۴۱۹: ۳۱۱۶/۹) و فخر رازی نیز با اشاره به همین روایت، به آن استدلال کرده است (فخر رازی، ۱۴۲۰: ۵۲۵/۶).

از این روایات برمی‌آید که خداوند خلقت معصومان (علیهم‌السلام) را قبل از همه موجودات رقم زده است؛ و به موجب برخی روایات دیگر ایشان واسطه همه افاضات ربانی‌اند و امر و مشیت پروردگار به واسطه آنها ظاهر می‌شود، چنان‌که در یکی از زیارات معتبر سیدالشهداء (علیه‌السلام) چنین می‌خوانیم: «ارادة الرب فی مقادیر اموره تهبط الیکم و تصدر من بیوتکم» (کلینی، ۱۴۰۷: ۱۴۴/۱). در نتیجه می‌توان گفت جز به وساطت ایشان، فیضی به آفریده‌ها نخواهد رسید. زیرا ایشان صاحبان ولایت مطلقه در همه مراتب تکوین و تشریع هستند.

طبق روایات، دریافت فیض، از پیامبر خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) آغاز می‌شود و سپس به دیگران می‌رسد (نک: همان: ۲۵۵). سخن عمیق و عرشی خمینی در این باره چنین است:

تمام دایره وجود از عوالم غیب و شهود، تکویناً و تشریعاً، وجوداً و هدایتاً ریزه‌خوار نعمت آن سرور (یعنی پیامبر خدا) هستند، و آن بزرگوار واسطه

فیض حق و ربط بین حق و خلق است و اگر مقام روحانیت و ولایت مطلقه او نبود احدی از موجودات لایق استفاده از مقام غیب احدی نبود و فیض حق، عبور به موجودی از موجودات نمی‌کرد و نور هدایت در هیچ یک از عوالم ظاهر و باطن نمی‌تابید (خمینی، ۱۳۷۲: ۱۵۰).

اکنون، حضرت مهدی (عج)، آخرین معصومی است که عالم و آدم به برکت وساطت او، از حق تعالی کسب فیض کرده و پابرجا است. در زیارتی خطاب به آن حضرت چنین عرض می‌کنیم: «السَّلامَ عَلَیکَ یا بابَ اللَّهِ الذَّی لَا یُوتِی إِلَّا مِنْهُ ... أَشْهَدُ أَنَّ بَوْلَایتَکَ تَقْبَلُ الْأَعْمَالَ وَ تَزْکِی الْأَفْعَالَ وَ تَضَاعِفُ الْحَسَنَاتِ وَ تَمْحِی السَّیِّئَاتِ» (شهید اول، ۱۴۱۰: ۲۰۴ و ۲۰۵).

۷. نقش آموزه وساطت در تبیین روایات جری

در شماری از روایات واژگانی مانند «اسماء»، «کلمات»، «ابواب»، «والدین» و «رحمت» بر معصومان (علیهم‌السلام) تطبیق شده است و می‌توان آنها را بر اساس اصل وساطت فیض، به شکل روشن‌تری فهم و تبیین کرد. این واژگان به‌ترتیب بررسی می‌شود:

۷.۱. اسماء و کلمات

در شماری از روایات، تعبیر «اسماء» و «کلمات» که در آیات مربوط به آدم (علیه‌السلام) به کار رفته، بر اهل بیت پیامبر (علیهم‌السلام) یا شئون ایشان تطبیق شده است. وجه اشتراک این دو تعبیر قرآنی آنجا است که رو به گذشته تاریخ و حتی فراتاریخ دارند. این بدان معنا است که امام معصوم به عنوان انسان کامل، از آن جهت که مظهر اسم اعظم الاهی است، در همه اعصار مجرای فیض خدا است، هرچند ممکن است وجود عنصری او از لحاظ زمانی، متأخر باشد.

اسماء

در آیات ۳۱ تا ۳۳ سوره بقره، از آدم (علیه‌السلام) و تعلیم اسماء به او، چنین یاد شده است: «وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ

صادقین». مفسران، درباره چستی مفهوم اسم بحث کرده و از دلالت‌های معنایی آن سخن گفته‌اند. برخی از آنها معتقدند:

دلالت اسم بر مفهوم، از ضعیف‌ترین دلالت‌ها است، در حالی که دلالت آن بر ذات و عین خارجی، دلالتی قوی است؛ و البته قوی‌تر از آن، دلالت اسماء بر مقام حجج الهی (علیهم‌السلام) است که بزرگ‌ترین اسمای حسنای الهی در میان ممکنات هستند. گذشته از اینکه به کارگیری ضمائر «هم» و «هؤلاء» در آیه نخست نیز گویای همین معنا است. بنابراین، مراد از اسماء در این آیه، جز موجودات ذوی‌العقول چیز دیگری نیست (صادقی تهرانی، ۱۳۶۵: ۲۸۸/۱ و ۲۸۹).

برخی دیگر، صرفاً موجود عینی را کامل در اسمیت دانسته و معتقدند عامه مردم چون محسوسات را می‌نگرند از ظاهر آن تجاوز نمی‌کنند و از اطلاق اسم، جز لفظی منقوش در نمی‌یابند (گنابادی، ۱۴۰۸: ۷۵/۱). مفسری دیگر، اسم را به لفظی و تکوینی تقسیم کرده و واژه «اسماء» در آیه مذکور را از اسماء تکوینی می‌داند (مصطفوی، ۱۳۸۰: ۱۶۸/۱). مراد از اسماء تکوینی، موجودات عینی خارجی است که مظاهر صفات ذاتی و ثابت خداوند متعال باشند، و این عنوان شامل همه ممکنات و مخلوقات است که هر کدام از جهتی، نشان‌دهنده و مظهر صفتی از صفات جلال و جمال الهی هستند.

با تأمل در آیات مذکور می‌توان دریافت که مراد از تعلیم اسماء، آموزش الفاظ و دلالت آنها بر مفاهیم نبوده است. زیرا این چیزی نیست که بتوان به سبب آن بر ملائکه برتری یافت و به آنها مباهات کرد. همچنین، آگاهی و احاطه به اسماء لفظی، ارتباطی با مقامات روحانی و خلافت الهی ندارد. بلکه مراد از اسماء، موجودات برینی است که حقیقت خارجی و عینی داشته، و در عین حال پوشیده در پرده‌های غیب‌اند؛ به طوری که خداوند هر چه را به عوالم پایین نازل می‌کند، از خیر و برکت آنها است و هر آنچه در آسمان و زمین است از نور و درخشش آنها اشتقاق یافته است (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۱۷/۱ و ۱۱۸). طباطبایی از این انوار مقدس، به عنوان واسطه خیرات و برکات نازله به عوالم پایین، از جمله دنیا یاد کرده و سپس به روایت صدوق (که بعد از این خواهد آمد) اشاره کرده و آن را هم‌راستا با تحلیل خود دانسته است. وی در اینجا برای تحکیم

مبانی نظری بحث، به یکی از روایات طینت استناد می‌کند که در آن چنین آمده است: «جابر بن عبدالله از پیامبر خدا ﷺ درباره اولین مخلوق می‌پرسد و از حضرت چنین می‌شنود: ای جابر! نخستین آفریده خدا، نور پیامبر تو بود، آنگاه هر خیری [مانند عرش و کرسی و حاملان عرش و ساکنان کرسی و ...] را از آن آفرید» (همان: ۱۲۰). علامه معتقد است اگر کسی به‌خوبی در این روایات تأمل کند، درخواست یافت که این حدیث برداشت او را تأیید می‌کند (نک: همان: ۱۲۱). یعنی برداشت او از آیه مذکور، (اینکه اسماء، حقایقی عینی و نورانی‌اند که واسطه نزول همه خیرات و برکات به عوالم پایین از جمله دنیا هستند) با روایت طینت همخوانی داشته و این روایت گواه صحت برداشت او است.

از سوی دیگر، در برخی روایات، اسماء تعلیم‌شده به آدم و نیز اسماء عرضه‌شده بر ملائکه، بر امور مختلفی تطبیق شده است. در اینجا سه روایت را بررسی می‌کنیم:

الف. امام صادق (علیه السلام) در پاسخ به پرسشی درباره چستی اسماء آموخته‌شده به آدم (علیه السلام) فرمود: «زمین‌ها، کوه‌ها، دره‌ها و داروها از جمله آن اسماء هستند». سپس به زیرانداز خود نگریست و فرمود: «این هم از آنها است» (عیاشی، ۱۳۸۰: ۳۲/۱؛ طبرسی، ۱۳۷۲: ۱/۱۸۱).
ب. صدوق از امام صادق (علیه السلام) روایت کرده است:

خداوند متعال همه اسماء حجج الاهی را به آدم آموخت، سپس ارواح آن حجت‌ها را بر ملائکه عرضه داشت و فرمود: اگر راست می‌گویید که شما سزاوارتر از آدم به خلافت هستید، نام‌های ایشان را به من بگویید. گفتند: تو منزهی، ما را دانشی نیست جز آنچه تو به ما آموختی و تو دانا و حکیمی. خدای تعالی فرمود: ای آدم، اسماء ایشان را بازگو. هنگامی که اسماء حجج الاهی را بیان کرد، به مقام والای آدم نزد خدای تعالی آگاه شدند، و دانستند که آنها سزاوارترند که خلفای الاهی و حجت‌های او بر آفریدگان باشند. سپس آنان را از دیدگان ملائکه پنهان کرد و فرشتگان را به سبب ولایت و محبت آنها، به پرستش خود فرا خواند و فرمود: آیا به شما نگفتم که من به غیب آسمان‌ها و زمین دانایم و می‌دانم آنچه را که شما آشکار می‌کنید و آنچه را که شما پنهان می‌دارید (صدوق، ۱۳۹۵: ۱۳/۱ و ۱۴).

ج. امام سجاد (علیه السلام) می‌فرماید:

«وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» یعنی خداوند اسماء پیامبران، و محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و فرزندان معصوم آنها (علیهم السلام) و نیز اسماء شیعیان برگزیده و دشمنان سرکش آنها را به آدم آموخت. «ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ»، یعنی اشباح محمد و علی و اهل بیت (علیهم السلام) را که به صورت انواری در سایه بودند، به ملائک عرضه کرد (عسکری، ۱۴۰۹: ۲۱۷).

روایت دوم که از امام صادق (علیه السلام) نقل شده، آنجا که اسمای تعلیم‌شده را اسمای حجت‌های الهی دانسته، از سنخ جری و تطبیق است و منافاتی با تعلیم سایر اسماء و حقایق عالم ندارد. چنانچه در روایات نخست، از کوه‌ها و دریاها و دره‌ها و گیاهان و ... نیز به عنوان اسماء تعلیم‌شده به آدم (علیه السلام) یاد شده که این هم از باب ذکر مصداق است و گویای انحصار نیست. برخی مفسران اسماء تعلیم‌شده را اسامی و حقایق پیامبران و اوصیا و در رأس آنها محمد و محمدیون (علیهم السلام) دانسته‌اند که برترین مصداق اسماء الحسنی در میان ممکنات هستند (صادقی، ۱۳۶۵: ۲۹۰/۱). در نتیجه، اطلاق اسماء بر معصومان (علیهم السلام) از باب تطبیق بر مصداق کامل خواهد بود.

اسماء تعلیم‌شده به آدم (علیه السلام) در برخی روایات، کوه‌ها، دریاها، دره‌ها و ... دانسته شده، و در برخی دیگر پیامبران و اولیای الهی و نیز دشمنان سرکش آنها. همه اینها، از مصادیق اسماء حسنی الهی است. سبب اشاره به همه مخلوقات در روایت نخست، این است که همه آنها مظاهر اسماء الهی‌اند که صفات باری تعالی در آنها به صورت متفرق ظهور پیدا کرده، و دلیل اشاره به دوستان و دشمنان در روایت دوم، این است که همه صفات الهی در آنها جمع است؛ یعنی صفات لطف (جمال) در دوستان و صفات قهر (جلال) در دشمنان گرد آمده است (نک: فیض کاشانی، ۱۴۱۸: ۲۶/۱). حدیث سوم، در مقام بیان کامل‌ترین مصداق از مصادیق اسماء لطف و اسماء قهر الهی وارد شده است؛ زیرا انبیا و ائمه (علیهم السلام) از مصادیق برتر اسما و صفات جمال الهی هستند، و همه صفات کمالی در وجود آنان جلوه‌گر و ظاهر است. افرادی نیز که در دشمنی با آنان سرسختی و لجاجت می‌ورزند، از مصادیق مسلم صفات قهر و غضب و ذل و انتقام هستند.

طباطبایی با تمسک به مبنای «نظام خزائن»، بین روایات مزبور جمع کرده است. این مبنا اندیشه‌ای برگرفته از آیه ۲۱ سوره حجر است: «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ». از این آیه چنین برداشت می‌شود که هیچ چیز نیست مگر آنکه در خزینه‌های غیب وجود دارد، و هر آنچه اکنون در دسترس ما است، با نزول از آنجا، به این صورت در آمده است و هر اسمی که در مقابل معنا و مسمایی از این مسمیات اسم هست، برای همین مسمای در خزائن غیب نیز هست. بر این اساس، می‌توان نتیجه گرفت همه مصادیقی که در روایات بیان شده، از خزائن الاهی نازل شده و با یکدیگر منافاتی ندارد (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۲۰/۱). برخی مفسران با جری و تطبیقی‌دانستن این روایات معتقدند اگر اسماء تعلیم شده به آدم را، همان اسماء حجّت‌های الاهی بدانیم، منافاتی با تعلیم سایر اسماء و حقایق عالم به حضرت آدم ندارد (نک: جوادی آملی، ۱۳۷۵: ۱۸۷/۳).

برای تأیید تطبیق صورت گرفته بر معصومان (علیهم السلام) در آیه قبل، می‌توان به روایتی از امام صادق (علیه السلام) ذیل آیه ۱۸۰ سوره اعراف: «وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا» استناد جست که می‌فرماید: «نحن واللّه الأسماء الحسنی التي لا يقبل الله من العباد عملاً إلا بمعرفة» (کلینی، ۱۴۰۷: ۱۴۴/۱). نیز در پرتو این آیه، امام رضا (علیه السلام) بر نقش اولیای معصوم (علیهم السلام) در فیض‌رسانی به خلق چنین تأکید کرده است: «هر گاه سختی و مصیبتی به شما رسید، به وسیله ما، از خدا کمک بخواهید. و این سخن خدا است که فرمود: وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا» (عیاشی، ۱۳۸۰: ۴۴/۲). طباطبایی با تحلیل واژه «اسم» در این آیه، آن را به معنای دلالت‌کننده، چه لفظی و چه غیرلفظی دانسته و نتیجه گرفته است که انبیا و اوصیاء (علیهم السلام) اسماء الله هستند. زیرا آنها نیز دلالت بر خدا می‌کنند و وسائط بین او و خلق‌اند. طباطبایی معتقد است «آن حضرات در عبودیت به مقامی رسیده‌اند که جز خدا چیزی برایشان باقی نمانده و از هر جهت فانی و محو در خواسته و اراده حق تعالی هستند، و به همین دلیل است که محل ظهور اسماء و صفات باری تعالی شده‌اند» (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۳۶۷/۸).

کلمات

در آیات ۳۷ و ۳۸ سوره بقره آمده است: «فَتَلَقَّى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ؛ سپس آدم از پروردگارش کلماتی دریافت داشت (و با آنها توبه کرد) و خداوند توبه او را پذیرفت، چراکه خداوند توبه‌پذیر و مهربان است».

«کلمه» از واژه‌های محوری در این آیات است و چیزی است که به هر وسیله، موجب اظهار باطن و افکار و نیات شود، به طوری که در آن، به هیچ‌گونه قید زبانی و انسانی و امر تکوینی یا لفظی توجه نمی‌شود (مصطفوی، ۱۳۸۰: ۲۰۱/۱). بر همین اساس، در قرآن کریم از موجودات و اعیان خارجی که آیات الاهی‌اند به «کلمه» تعبیر شده (لقمان: ۲۷)؛ یا اینکه از عیسی (علیه السلام) به عنوان «کلمه خدا» یاد شده است (آل عمران: ۴۵). نتیجه اینکه، «کلمه» معنای جامعی دارد که هم بر لفظ و هم بر موجود خارجی اطلاق می‌شود.

روایات در تفسیر چستی «کلمات» در آیه مزبور، بر دو دسته‌اند:

الف. در برخی روایات، کلمات دریافت‌شده از سوی آدم (علیه السلام) که سبب پذیرش توبه او شد، جملاتی است که بیانگر اعتراف او به گناه و اظهار پشیمانی و درخواست آمرزش است (عیاشی، ۱۳۸۰: ۴۱/۱؛ نیز نک.: فخر رازی، ۱۴۲۰: ۴۶۶/۳).

ب. در پاره‌ای دیگر از روایات، کلمات، بر معصومان (علیهم السلام) تطبیق شده است؛ مانند روایاتی که در آنها از دعای آدم (علیه السلام) چنین یاد شده است: «سأله بحق محمد و علی والحسن والحسين و فاطمة صلی الله علیهم» (عیاشی، ۱۳۸۰: ۴۱/۱؛ کلینی، ۱۴۰۷: ۳۰۵/۸). قریب به این مضمون از طریق اهل سنت نیز رسیده و در شماری از آنها، از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و در برخی دیگر از اهل بیت (علیهم السلام) نام برده شده است (نک.: سیوطی، ۱۴۰۴: ۵۸/۱ و ۶۱).

طباطبایی هرچند مفاد این روایات را در ابتدا دور از ظواهر آیات می‌داند، اما معتقد است اگر در آنها به‌خوبی تدبر شود، چه‌بسا تا حدودی به ذهن نزدیک گردد. وی به منظور تقویت این روایات، از زاویه‌ای خاص به تحلیل آیه پرداخته و گفته است:

جمله «فَتَلَقَّى آدَمُ» تنها به معنای قبول کلمات نیست بلکه کلمه «تَلَقَّى» به معنای قبول به همراه استقبال و روی آوردن است؛ گویی آدم به آن کلمات روی آورده

و آن را فرا گرفته است و همین دلالت دارد بر اینکه آدم حتماً پیش از توبه، از آن کلمات آگاه بوده، زیرا قبلاً تمامی اسماء را از پروردگارش آموخته بوده است (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۴۸/۱).

همچنان که در بعضی روایات آمده است که آدم (علیه السلام) شب‌هایی از اهل بیت (علیهم السلام)، و انوار ایشان را در مواضع متعددی، از جمله هنگام تعلیم اسماء، زمانی که خداوند ذریه‌اش را به او نشان داد و نیز در بهشت مشاهده کرد.

طباطبایی در ادامه بحث، تعبیر مهمی درباره این اسماء به کار برده است. این تعبیر بیانگر مقام وساطت اهل بیت (علیهم السلام) در فیض‌رسانی به سایر مخلوقات بوده و اینکه تحقق هر گونه کمال را جز به برکت و یمن وجود آن حضرات ممکن نمی‌داند: «أَنَّهُا ... وسائط فیوضاته تعالی لما دونها، لا یتم کمال لمستکمل إلّا ببرکاتها» (همان: ۱۴۹/۱؛ و نیز نک: شیرازی، ۱۳۶۶: ۱۲۹/۳).

۷.۲. ابواب

در جوامع روایی امامیه، احادیثی وجود دارد که در آنها از اوصیای پیامبر (صلی الله علیه و آله) به عنوان «ابواب الاهی» یاد شده است. این تعبیر، در نگاه نخست، یادآور این معنا است که اگر سخن، تبلیغ و تلاش‌های آن حضرات نبود، موهبت هدایت نصیب مردمان نمی‌شد. بخش عمده‌ای از این روایات، ذیل آیه ۱۸۹ سوره بقره وارد، و «ابواب» بر اهل بیت (علیهم السلام) تطبیق شده است. در این آیه چنین آمده است: «لَیْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُیُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَ لَکِنَّ الْبِرَّ مَنْ اتَّقَى وَ اتَّقَى الْبُیُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ»؛ کار نیک آن نیست که از پشت خانه‌ها وارد شوید، بلکه نیکی این است که پرهیزگار باشید و از در خانه‌ها وارد شوید و تقوا پیشه کنید تا رستگار گردید.

از جمله بدعت‌های جاهلی این بود که در حال احرام حج، از پشت خانه وارد آن می‌شدند. خداوند برای ابطال این کار، راه پسندیده و شایسته برای ورود به خانه را از در آن دانسته است. در این آیه پیگیری کارها از مسیر اصلی آن و پرهیز از بیراهه‌رفتن، یکی از جلوه‌های تقوا شمرده شده است. ذیل آیه مزبور، روایاتی وارد شده که در شماری از آنها، تعبیر «ابواب» یا «باب» بر ائمه (علیهم السلام) تطبیق شده است.

از امام باقر (علیه السلام) درباره این آیه پرسیدند. ایشان در پاسخ فرمود: «خاندان پیامبر (صلی الله علیه و آله) ابواب الاهی‌اند و راه به سوی اویند» (عیاشی، ۱۳۸۰: ۸۶/۱؛ طبرسی، ۱۳۷۲: ۵۰۹/۲). آن حضرت در جایی دیگر فرمود: «رسول خدا، باب ورود بر خدا است که جز از او رو به وی نتوان کرد و همان راهی است که هر که آن را پیمود به خدای عزوجل رسید، امیرمؤمنان هم پس از وی چنین بود و این حکم درباره همه ائمه یکی پس از دیگری جاری است» (همان: ۱۹۸/۱). در روایتی دیگر، در تعلیل باب‌بودن آن حضرات چنین آمده است: «اگر ایشان نبودند خدای عز و جل شناخته نمی‌شد» (کلینی، ۱۴۰۷: ۱۹۳/۲؛ نیز نک.: نهج‌البلاغه، ۱۴۱۴: خطبه ۱۵۴).

طباطبایی، به شمار فراوان این روایات اشاره کرده و آنها را از مصداق جری و تطبیق دانسته است. وی در تبیین باب‌الله‌بودن اوصیای پیامبر (صلی الله علیه و آله) می‌گوید: «اینکه در روایت مذکور آمده اگر اوصیا نبودند خداوند شناخته نمی‌شد، معنایش این است که اگر اوصیا نبودند حق بیان نمی‌شد، و دعوت تائمه‌ای که با آنها بود، به اتمام نمی‌رسید». سپس می‌افزاید: «این روایت، معنای دقیق‌تری نیز دارد که إن شاء الله بعداً آن را بیان خواهیم کرد» (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۵۹/۲). تا آنجا که در المیزان تفحص کردیم، این وعده را محقق نیافتیم، ولی شاید بتوان معنای أدق مد نظر وی را در سخنان شاگرد مفسرش، جوادی آملی جست‌وجو کرد. وی با بهره‌گیری از اندیشه «مظهریت»، این چنین به تحلیل موضوع پرداخته است:

هر موجودی مظهري از مظاهر خدا است؛ لیکن اهل بیت (علیهم السلام) مظاهر تائمه اسما و صفات الاهی‌اند. همان‌گونه که آثار هر کسی نشانه دارایی‌ها و توانمندی‌های او است، اهل بیت (علیهم السلام) صاف‌ترین آینه‌ای هستند که صفات کمال الاهی و قدرت خدا را می‌نمایانند، زیرا آنها بزرگ‌ترین نشانه خدایند (نک.: مجلسی، ۱۴۰۳: ۱۳۶ و ۲)، از این‌رو هر کس آنها را بشناسد، در حقیقت خدا را شناخته است. گرچه این مطلب، درباره دیگر انسان‌ها نیز فی‌الجمله صادق است و به همین دلیل در احادیث آمده است: «من عرف نفسه فقد عرف ربه»؛ لیکن آن مرتبه از توحید و خداشناسی که با شناخت انسان‌های عادی و معمولی حاصل می‌شود، با خداشناسی حاصل از شناخت معصومان (علیهم السلام) قابل مقایسه نیست (جوادی آملی، ۱۳۹۰: ۲۳۱).

بر این اساس، برای فراگیری دین و کسب معارف باید از راه خاص آن، یعنی انسان‌های کامل معصوم وارد شد. چنین است که از ایشان که هم در امور تکوینی و هم در امور تشریعی باب‌الله هستند، در روایات تعبیر به «أبواب الله» شده است.

ابعاد معنایی باب‌الله بودن ائمه (علیهم‌السلام) در پاره‌ای دیگر از روایات قابل پی‌گیری است. گاه به اجمال گفته شده «اگر معصومان (علیهم‌السلام) نبودند، خداوند شناخته نمی‌شد» (کلینی، ۱۴۰۷: ۱۹۳/۱). در روایتی دیگر، ابتدائاً از نبودن واسطه و حجاب بین خداوند و ارواح ائمه (علیهم‌السلام) سخن رفته، سپس از ایشان به عنوان باب‌الله یاد شده است (صدوق، ۱۴۰۳: ۳۵). گاه نیز به جای عنوان «الأئمة ابواب الله»، با تعبیر دوسویه «الأئمة أبواب الله بینة و بین خلقه» روبه‌رو هستیم (قمی، ۱۳۶۷: ۳۷۹/۲). این عنوان بدین معنا است که آنها واسطه بین خداوند و مخلوقات هستند و فیوضات الهی را به آنها می‌رسانند. شناخت موحدانه پروردگار و عبادت او، که بالاترین این فیض‌ها است، مرهون همین وساطت است.

باب‌الله بودن اهل بیت (علیهم‌السلام)، یعنی اینکه آن حضرات، باب علم و توحید و احکام و اسرار الهی، و همه رهاوردهای رسالت پیامبرند. تعلیم آموزه‌های وحیانی و نبوی به مردم، جز به وساطت کسی که جانشین پیامبر است، ممکن نیست. بر این اساس، اهل بیت (علیهم‌السلام) باب ورود به معارف قرآن و اسلام هستند.

اهمیت این موضوع تا آنجا است که حضرت علی (علیه‌السلام) به عنوان در گشوده الهی معرفی شده و اگر کسی از باب هدایت او وارد نشود و معارف و احکام دین را کسب نکند، کافر شمرده می‌شود (کلینی، ۱۴۰۷: ۴۳۷/۱). زیرا هر کس عبادتی می‌کند و معرفتی موحدانه به خدا دارد، به برکت و فیض معصومان است (همان: ۱۴۵). از این روایات استفاده می‌شود که تصدیق مقام وساطت و باب‌الله بودن ائمه (علیهم‌السلام)، اساس ایمان است.

۷.۳. والدین

در شماری از روایات، از ابوت پیامبر خدا، حضرت علی (علیه‌السلام) و ائمه (علیهم‌السلام) نسبت به امت اسلام سخن رفته است. این نقش، گویای حق عظیم آن حضرات بر مردم است که در روایات به آن اشاره شده (برای نمونه نک: طوسی، ۱۴۱۴: ۵۴، ۲۷۱ و ۳۳۴) و دو جنبه دارد:

نخست آنکه، معصومان (علیهم‌السلام) علت غایی آفرینش‌اند و بقا و روزی خلایق به برکت وجود ایشان است. جنبه دیگر آنکه، هدایت‌یافتگی مردم و فهم معارف الهی، به برکت هدایت و علوم بی‌کران آنها است. بر این اساس، آنها پدران حقیقی امت‌اند و رعایت حقوقشان واجب و دوری از عقوقشان لازم است (مجلسی، ۱۴۰۳: ۱۴/۳۶). از طرف دیگر، اولیای معصوم (علیهم‌السلام) نیز مانند پدران جسمانی، در خصوص پیروان خود، خیرخواهی و مهرورزی دارند. به همین سبب در ادبیات روایی شیعه، از کسانی که به امام خود دسترسی ندارند، با عنوان «یتیم» یاد شده است (طبرسی، ۱۴۰۳: ۱۶/۱؛ شهید ثانی، ۱۴۰۹: ۱۱۴، ۱۱۶ و ۱۱۸).

در روایات متعددی، مراد از «والدین» در آیه ۳۶ سوره نساء: «وَأَعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا»، پیامبر خدا و حضرت علی (علیه‌السلام) است (نک: عیاشی، ۱۳۸۰: ۲۶۷/۱). این روایات که از قبیل تطبیق مصداق‌اند، بیش از هر چیز، گویای مقام وساطت پیامبر ﷺ و حضرت علی (علیه‌السلام) در رساندن فیض هدایت به مؤمنان هستند. فلسفه این تطبیق در روایتی از رسول خدا ﷺ بیان شده است؛ آنجا که می‌فرماید: «من و علی، پدران این امتیم و حق ما بر آنها عظیم‌تر از حق والدین [جسمانی] آنها است، زیرا اگر فرمان ما را ببرند، آنها را از آتش نجات داده و به بهشت می‌رسانیم» (ابن شهر آشوب، ۱۳۷۹: ۱۰۵/۳؛ فیض کاشانی، ۱۴۱۵: ۱۵۰/۱). پدر، مبدأ آفرینش مادی انسان است، و معلم و مربی معنوی انسان نیز پدر او قلمداد می‌شود و بر این اساس، رسول خدا ﷺ و حضرت علی (علیه‌السلام) شایسته‌ترین کسانی هستند که پدر مؤمنان نام گیرند، زیرا به وساطت ایشان است که نور هدایت، علم و معرفت و کمال‌یافتگی نصیب آنها می‌شود (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۳۵۷/۴).

برخی روایات نیز ذیل آیه ۶ نساء: «وَابْتَئُوا الْيَتَامَىٰ حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ وَ...»، به یتیمی مؤمنان در غیاب امام معصوم (علیه‌السلام) اشاره دارد (عیاشی، ۱۳۸۰: ۲۲۱/۱؛ صدوق، ۱۴۱۳: ۲۲۲/۴). در صورتی که پیوند مؤمنان با اهل بیت (علیهم‌السلام) در غیاب آنها گسسته شود، دست آنها از معارف الهی کوتاه می‌شود و یتیم خواهند شد؛ و هنگامی که به وساطت حبّ و دوستی آل محمد (علیهم‌السلام) از معارف آنها سیراب شوند، بر درجاتشان افزوده خواهد شد (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۹۰/۴ و ۱۹۱). این بدان

معنا است که اگر مؤمنان، با ائمه (علیهم السلام)، یعنی پدران معنوی خود در ارتباط باشند، به وساطت ایشان کسب معارف خواهند کرد و در غیر این صورت، به وسیله محبت و دوستی آنها، خواهند توانست به این معارف نائل آیند.

۷. ۴. رحمت

در آیات فراوانی، از رحمت پروردگار یاد شده و در ذیل شماری از این آیات (مانند: بقره: ۱۰۵؛ هود: ۱۱۸ و ۱۱۹؛ نور: ۱۰؛ یونس: ۵۸؛ دخان: ۴۰-۴۲؛ انسان: ۳۱)، روایاتی وارد شده که تعبیر «رحمت خدا»، بر پیامبر (صلی الله علیه و آله)، حضرت علی (علیه السلام)، فاطمه زهرا (علیها السلام) (ابن شهر آشوب، ۱۳۷۹: ۹۹/۳)، ولایت اهل بیت (علیهم السلام)، علم امام معصوم (علیه السلام) (کلینی، ۱۴۰۷: ۴۲۹/۱) و نیز آنچه بر زبان مبارک امام جاری می شود (مجلسی، ۱۴۰۳: ۶۶/۲۴) تطبیق داده شده است.

پرسشی که در اینجا مطرح است اینکه: مبنای تطبیق رحمت الاهی بر معصومان (علیهم السلام) چیست و چگونه می توان آن را تبیین کرد؟

به طور کلی، از این روایات استفاده می شود که آن حضرات، از جلوه های رحمت الاهی بوده اند و به وساطت آنها است که سایر موجودات از رحمت پروردگار بهره مند می شوند. در آیه ۸۳ سوره نساء چنین آمده است: «وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَاتَّبَعْتُمُ الشَّيْطَانَ إِلَّا قَلِيلًا»؛ و اگر فضل و رحمت خدا بر شما نبود، جز عده کمی، همگی از شیطان پیروی می کردید». ذیل این آیه، روایاتی وجود دارد که بر اساس آنها، مراد از فضل و رحمت، پیامبر خدا و حضرت علی (علیه السلام) است (طبرسی، ۱۳۷۲: ۱۷۸/۵؛ سیوطی، ۱۴۰۴: ۳۰۹/۳).

این روایات، همگی از مصادیق جری است (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۲۷/۵ و ۱۴۴/۲۰؛ موسوی سبزواری، ۱۴۰۹: ۹۳/۹) و پیدا است مفهوم دو واژه «فضل» و «رحمت»، شخص آن بزرگواران نیست، بلکه مقصود از آن، شخصیت و منزلت ایشان است که در مقام نبوت و ولایت جلوه گر شده است. بنابراین، پیامبر خدا و حضرت علی (علیه السلام)، مصادیق حقیقی (و نه اعتباری) برای فضل و رحمت خدا هستند. زیرا به وساطت آنها، عدالت در اجتماع بشری محقق می شود و آثار آن ظهور پیدا می کند و بشر از نعمت های دنیوی و اخروی بهره مند می شود و به آرامش خاطر می رسد. درباره این روایت، و رابطه آن با آیه مذکور، تحلیل های مختلفی را می توان مطرح کرد. از جمله اینکه:

الف. نبوت و ولایت، دو سبب پیوسته‌ای هستند که خداوند به واسطه آنها، مؤمنان را از دامگه شیطان و پرتگاه گمراهی نجات می‌بخشد. بدیهی است وساطت این دو شخصیت الهی در یاری‌رسانی به مؤمنان، سرنوشت‌ساز بوده و هر گاه منتفی شود، راه امداد و یاری به آنها بسته خواهد شد (نک: طباطبایی، ۱۴۱۷: ۲۷/۵).

ب. خداوند نعمت وجود پیامبر را روزی جهانیان کرد و از سوی دیگر امام علی (علیه السلام) را نخستین کسی قرار داد که هدایت نبوی را در وجود خود به فعلیت رسانده و اولین فاتح باب ولایت شده است، و این معنای رحمت‌بودن امام علی (علیه السلام) است (همان: ۹۶/۱۰). تحقق و به فعلیت رسیدن رسالت پیامبر، مساوی با رحمت است و اینکه در روایات، حضرت علی (علیه السلام) رحمت خدا نامیده شده، بدان سبب است که رسالت پیامبر (صلی الله علیه و آله) در وجود ایشان به فعلیت تام رسیده است (همان: ۹۷). در نتیجه می‌توان دریافت که فقط به وساطت او است که رحمت الهی شامل حال دیگران می‌شود.

ج. رحمت از اوصاف فعلی خداوند است و حضرت علی (علیه السلام) و سایر ائمه (علیهم السلام) مظاهر کامل پروردگاری هستند که صاحب رحمت فراگیر است (ذو رحمة واسعة؛ انعام: ۱۴۷)، و چون چنین است، چشمه‌های رحمت در خانه‌های آنها جوشیده و از آنجا جاری شده، و به دیگران می‌رسد (جوادی آملی، ۱۳۸۵: ۴۶۰). در این تحلیل، از رهگذر مطرح کردن مسئله مظهریت ائمه (علیهم السلام) که حائز مقام خلافت الهی هستند، وساطت آنها در رساندن فیض رحمت به دیگران ثابت می‌شود.

د. پیامبر (صلی الله علیه و آله) فضل است، زیرا واسطه فیض است و با رهاورد و حیانی خود که حاوی پیام‌های تزکیه و تعالی است، سبب کمال بشر می‌شود. حضرت علی (علیه السلام) نیز رحمت است، زیرا او واسطه در افاضه است و موجب ماندگاری ارزش‌های الهی و نمونه‌ای عینی از رسیدن به کمال است (موسوی سبزواری، ۱۴۰۹: ۳۹/۹).

در مجموع، می‌توان گفت اوصیای معصوم (علیهم السلام) به سبب استقرار در مقام خلیفه‌اللهی و جلوه‌گری رحمت پروردگار، واسطه رساندن فیض رحمت به انسان، و در نگاهی فراتر، به همه آفریده‌ها هستند. بر این اساس، روایات محل بحث از لحاظ معرفتی، مبتنی بر نظریه وساطت فیض است. به موجب آیات مذکور، رحمت الهی به مثابه عطیه و تحفه‌ای آسمانی، نثار مؤمنان شده و اهل ایمان نیز فقط با وساطت رحمت الهی است

که می‌توانند از دامگه شیطان (نساء: ۸۳) و خشم الاهی (نور: ۱۰) رها شوند و به شادی ابدی (یونس: ۵۸) برسند.

نتیجه

تبیین بخشی از روایات جری که در آنها، عبارات و واژگانی از قرآن کریم، بر ائمه اهل بیت (علیهم‌السلام) تطبیق شده، از رهگذر آموزه‌های معرفتی، از جمله آموزه «وساطت فیض» امکان‌پذیر است. به موجب این قاعده، جهان هستی همواره مقرون با سلسله وسائط بوده و در این میان، اسمای حسناى الاهی، برترین واسطه‌ها در فیض‌رسانی به عالم و آدم هستند. بنا بر روایات، معصومان (علیهم‌السلام) مصداق اکمل اسمای حسنا بوده‌اند، و در نتیجه، وساطت ایشان در فیض‌رسانی به خلایق ثابت است. به موجب روایات جری، تعبیر قرآنی «رحمت»، «والدین»، «کلمات»، «ابواب» و ... بر معصومان (علیهم‌السلام) تطبیق شده است. با تأمل در آموزه وساطت و نیز واکاوی در روایات جری، چنین به دست می‌آید که بخش‌هایی از این روایات بر اساس قاعده وساطت، معنادار بوده و می‌توان از آن به عنوان مبنایی معرفتی برای تبیین بخشی از روایات جری و تطبیق بهره برد. به عبارت دیگر، آموزه وساطت فیض، این ظرفیت را دارد تا بخشی از این روایات را از لحاظ نظری پشتیبانی کند.

منابع

- ابن ابی حاتم، عبدالرحمن بن محمد (۱۴۱۹). *تفسیر القرآن العظیم*، عربستان: مکتبة نزار الباز.
- ابن بابویه (صدوق)، محمد بن علی (۱۳۹۵). *کمال الدین و تمام النعمة*، تهران: اسلامیه، چاپ دوم.
- ابن بابویه (صدوق)، محمد بن علی (۱۳۹۸). *التوحید*، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- ابن بابویه (صدوق)، محمد بن علی (۱۴۰۳). *معانی الاخبار*، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- ابن بابویه (صدوق)، محمد بن علی (۱۴۱۳). *من لا یحضره الفقیه*، قم: دفتر انتشارات اسلامی، چاپ دوم.
- ابن حنبل، احمد (۱۴۱۹). *المسند*، بیروت: عالم الکتب.
- ابن شهر آشوب، محمد بن علی (۱۳۷۹). *مناقب آل ابی طالب*، قم: علامه، چاپ اول.
- جوادى آملی، عبدالله (۱۳۶۹). *شرح اسفار اربعه*، تهران: انتشارات الزهراء.
- جوادى آملی، عبدالله (۱۳۷۵). *تسنیم*، قم: اسراء.
- جوادى آملی، عبدالله (۱۳۸۵). *شمیم ولایت*، قم: نشر اسراء.
- جوادى آملی، عبدالله (۱۳۹۰). *همتای قرآن و اهل بیت (علیهم السلام)*، قم: نشر اسراء.
- جوادى آملی، عبدالله (۱۳۹۲). *منزلت عقل در هندسه معرفت دینی*، قم: نشر اسراء.
- حسینی همدانی، سید محمد (۱۴۰۴). *انوار درخشان در تفسیر قرآن*، تهران: نشر لطفی.
- خمینی، روح‌الله (۱۳۷۲). *آداب الصلاة*، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- خمینی، روح‌الله (۱۳۷۳). *مصباح الهدایة الى الخلافة والولاية*، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- خمینی، روح‌الله (۱۳۸۳). *تفسیر قرآن مجید برگرفته از آثار امام خمینی*، تهران: انتشارات عروج.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۱۲). *مفردات الفاظ القرآن*، دمشق: دار العلم.
- سیوطی، جلال الدین (۱۴۰۴). *الدر المنثور فی تفسیر المأثور*، قم: کتاب‌خانه آیت‌الله مرعشی نجفی.
- صادقی تهرانی، محمد (۱۳۶۵). *الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن*، قم: نشر فرهنگ اسلامی.
- صالح، صبحی (۱۴۱۴). *نهج البلاغه*، قم: دار الهجرة.
- صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم (۱۳۶۶). *تفسیر القرآن الکریم*، قم: انتشارات بیدار.
- طباطبایی، سید محمدحسین (۱۴۱۷). *المیزان فی تفسیر القرآن*، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- طباطبایی، سید محمدحسین (۱۳۸۸). *بررسی‌های اسلامی*، قم: بوستان کتاب.
- طبرسی، احمد بن علی (۱۴۰۳). *الاحتجاج علی أهل اللجاج*، مشهد: نشر مرتضی.
- طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۷۲). *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، تهران: ناصر خسرو.
- طوسی، محمد بن حسن (۱۴۱۴). *الامالی*، قم: دار الثقافة.
- عاملی (شهید اول)، محمد بن مکی (۱۴۱۰). *المزار*، قم: مدرسه امام مهدی (علیه السلام).
- عاملی (شهید ثانی)، زین الدین بن علی (۱۴۰۹). *منیة المريد*، قم: دفتر تبلیغات اسلامی.

نقش آموزه وساطت فیض در تبیین روایات جری و تطبیق از دیدگاه مفسران امامی / ۱۲۹

- عسکری، امام ابو محمد حسن بن علی (علیه السلام) (۱۴۰۹). *تفسیر الامام، بی جا: مدرسة الامام المهدي*.
عیاشی، محمد بن مسعود (۱۳۸۰). *کتاب التفسیر، تهران: چاپخانه علمیه*.
فخر رازی، محمد بن عمر (۱۴۲۰). *مفاتیح الغیب، بیروت: دار احیاء التراث العربی*.
فیض کاشانی، محمد بن مرتضی (۱۴۱۵). *تفسیر الصافی، تهران: انتشارات صدر*.
فیض کاشانی، محمد بن مرتضی (۱۴۱۸). *الاصفی فی تفسیر القرآن، قم: دفتر تبلیغات اسلامی*.
قمی، علی بن ابراهیم (۱۳۶۷). *تفسیر قمی، قم: دار الکتاب*.
کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۰۷). *الکافی، تهران: دارالکتب الاسلامیه*.
گنابادی، سلطان محمد (۱۴۰۸). *بیان السعادة فی مقامات العبادة، بیروت: مؤسسة الاعلمی*.
لاهیجی، فیاض (۱۳۸۳). *گوهر مراد، تهران: نشر سایه*.
مجلسی، محمد باقر (۱۴۰۳). *بحار الانوار، بیروت: دار احیاء التراث العربی*.
مصطفوی، حسن (۱۳۸۰). *تفسیر روشن، تهران: مرکز نشر کتاب، چاپ اول*.
مطهری، مرتضی (۱۳۷۵). *مجموعه آثار، تهران: صدرا*.
مظفر، محمد حسن (۱۴۲۲). *دلائل الصداق لنهج الحق، قم: مؤسسة آل البيت*.
موسوی سبزواری، سید عبدالاعلی (۱۴۰۹). *مواهب الرحمن فی تفسیر القرآن، بیروت: مؤسسة اهل البيت*.

